

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پایان نامه

برای دریافت درجه کارشناسی ارشد

موضوع:

**بررسی آثار اسدی طوسی و ارتباط آنها با فرهنگ و زبانهای باستانی**

استاد راهنما: دکتر محمدتقی راشد محصل

استاد مشاور: دکتر تقی پورنامداریان

تحقیق: ابوالفضل خطیبی

دی ماه ۱۳۷۵

## فهرست مندرجات

### پیشگفتار

صفحه

۲

فصل یکم: نگاهی به فرهنگ ایرانی و زبان و ادب فارسی در سده‌های نخستین هجری

۴

فصل دوم: زندگی نامه اسدی طوسی

۱۲

فصل سوم: آثار اسدی طوسی

۲۶

الف) گرشاسب نامه:

۲۶

بخش یکم: سرچشمه منظومه‌های حماسی

۲۷

بخش دوم: گرشاسب در اوستا و متون فارسی میانه

۳۶

بخش سوم: گرشاسب در آثار فارسی و عربی دوره اسلامی

۳۴

بخش چهارم: گرشاسب در گرشاسب نامه اسدی طوسی

۶۵

بخش پنجم: آنچه گرشاسب نامه بر حماسه فارسی می‌افزاید: عجایب،

۸۱

فلسفه، چیستان.

بخش ششم: گرشاسب نامه و شاهنامه

۸۹

ب) لغت فرس

۹۴

ج) مناظرات

۹۸

پیوست: کتابشناسی اسدی طوسی

۱۰۱

منابع

۱۰۴

## پیشگفتار

در تاریخ ادبیات ایران، گاه شاعری به آن درجه از غنای شعری دست می‌یابد که شاعران بعدی هرگز نمی‌توانند به قلّه‌ای که او فتح کرده، حتی نزدیک شوند و گاه شعر آنان به رغم سلاست و شیوایی و برخورداری از درونمایه‌های عالی در برابر شعر آن شاعر پیشرو، کم‌رنگ جلوه می‌کند. مثلاً حافظ شیرازی در سده هشتم هجری قمری، غزل فارسی را چنان به اوج شکوه و اقتدار رسانید که غزل‌سرایان در سده‌های بعد ناتوان از چالش با او در برابرش سر تعظیم فرود آوردند و در سایه آن سرو سایه فکن خوش آرمیدند. فردوسی طوسی نیز در سده پنجم قمری، حماسه فارسی را به آن درجه از کمال و ترقی رسانید که همه حماسه‌سرایان بعدی از جمله اسدی طوسی به ناچار راه تقلید از او پیش گرفتند. شاید بتوان گفت که اگر شاهنامه فردوسی نبود، اینک گرشاسب نامه اسدی طوسی یگه تاز عرصه حماسه منظوم فارسی بود، اما این نکته نیز گفتنی است که اگر شاهنامه فردوسی نبود، چه بسا گرشاسب نامه اسدی طوسی نیز هرگز به ظهور نمی‌پیوست.

اسدی طوسی، مانند همشهری خود، فردوسی در انتقال زبان و ادب و فرهنگ ایران باستان به ایران دوره اسلامی سهم بسزایی داشته است. هر سه اثر ماندگار اسدی، یعنی گرشاسب نامه، لغت فرس و مناظرات، ما را به فرهنگ و زبانهای باستانی ایران پیوند می‌دهد. چهره‌ای که اسدی از گرشاسب در گرشاسب نامه ترسیم می‌کند، یادآور دلاوریهای همین پهلوان بزرگ و گناهکار اوستا

و متون فارسی میانه است. لغت فرس وی گنجینه‌ای است از واژگان فارسی دری، زبان دربار ساسانیان و سرانجام مناظرات او، نخستین نمونه از مناظرات در شعر فارسی است که پیشینه آن را باید در ادبیات فارسی میانه (درخت آسوریک: مناظره درخت خرما و بز) باز جست.

در این رساله نخست بر آن بودم که به پژوهشی بایسته و مفصل در هر سه اثر اسدی طوسی بپردازم و در آنها رگه‌هایی که به نوعی به فرهنگ و زبانهای باستانی پیوند می‌یابد، بکاوم؛ اما هنگامی که پژوهش در گرشاسب نامه را آغاز کردم، نیک دریافتم که پای در وادی سهمناک و گسترده‌ای نهادم که پژوهش در آن، زمان و حوصله‌ای فراتر از حد یک رساله کارشناسی ارشد می‌طلبد و نیک دریافتم که هر یک از آثار اسدی به تنهایی موضوع یک رساله تواند بود. از این رو در این رساله گرشاسب نامه را محور اصلی بحث و پژوهش خود قرار داده‌ام و دیگر آثار وی را به اختصار معرفی کرده‌ام. به آن امید که روزی بتوانم آرزوی دیرینه خود را که همانا ریشه‌شناسی واژگان لغت فرس است، برآورده سازم.

در اینجا شایسته است نخست از استاد گرانمایه جناب آقای دکتر راشد محصل که بر من منت نهادند و راهنمایی این رساله را بر عهده گرفتند، صمیمانه تشکر کنم. اینجانب چه در طول تحصیل در پژوهشگاه و چه در مدت نگارش رساله، همواره از درسها و راهنماییهای ارزنده ایشان سود جست‌ام. همچنین از آقای دکتر تقی‌پور نامداریان، استاد برجسته ادب فارسی که با قبول مشاوره رساله، این حقیر را رهین منت خویش قرار دادند کمال سپاسگزاری را دارم و چه سعادت است که این رساله نیک بهانه‌ای شد تا در آشنایی با استاد گشوده شود. از دیگر استادانم در گروه فرهنگ و زبانهای باستانی به ویژه سرکار خانم دکتر مهشید میرفخرایی و خانم دکتر کتایون مزدپور نیز که از محضرشان بهره فراوانی برده‌ام، کمال تشکر و قدردانی را دارم.

## فصل یکم

«نگاهی به فرهنگ ایرانی و زبان و ادب فارسی در سده‌های نخستین هجری قمری»

(از فروپاشی ساسانیان تا روزگار اسدی طوسی)

درست است که دولت ساسانی در برابر یورش اعراب مسلمان تاب پایداری نیاورد و شکست یافت؛ اما یکچند بعد، ایرانیان تازه مسلمان چون آتش زیر خاکستر سر بر آوردند و دنیای اسلام را تحت الشعاع خود قرار دادند. عبدالملک بن مروان، خلیفه اموی گفته بود: «عجب دارم از این ایرانیان که هزار سال حکم رانند، ولی به ما نیازمند نشدند و از حکومت ما چیزی نمی‌گذرد و نمی‌نیست که از آنان بی‌نیاز باشیم». دستگاه خلافت عباسی، به ناچار دست نیاز به سوی ایرانیان دراز کرد و برخی از افراد وابسته به خاندانهای کهن ایرانی، دستگاه اداری خلافت را با نظام دیوانسالاری دوره ساسانی سامان بخشیدند. دانشمندان ایرانی در رشته‌های گوناگون علوم اسلامی چون فلسفه، ریاضیات، تاریخ و جغرافیا و حتی زبان و ادب عرب سرآمد عصر خود شدند و در پهنه عالم اسلامی خوش درخشیدند.

در سده‌های نخستین دوره اسلامی، ایرانیان تازه کیش و هم‌اقلیتی که همچنان بر دینهای ایرانی،

به ویژه دین زردشتی بودند، در پاسداری و ترویج فرهنگ ایرانی بسیار کوشیدند. اقلیت زردشتی، افزون بر حفظ دین خود، تاملتی زبان و خط پهلوی را نیز پاس داشتند و آثاری که ایشان در سده‌های نخستین هجری به این زبان به رشته تحریر در آوردند، هنوز باقی مانده و مهم‌ترین آگاهی ما از دین و زبان دوره ساسانی نیز برآمده از همین متون است.

فعالیت‌های دینی این دسته از زردشتیان بیشتر در فارس و کرمان متمرکز بود. حال آنکه بعدها حماسه ایرانی در خراسان بزرگ شکوفا شد. مهمترین آثار پهلوی در سده‌های نخستین هجری مانند دینکرد، گزیده‌های زانسیپرم در فارس و کرمان، تدوین یافت. یکی از زردشتیانی که در این راه پیشگام بود، آنر فرنبغ، پسر فرخزاد نام داشت. او در زمان خلافت مأمون عباسی (آغاز سده سوم هجری قمری)، موبد موبدان فارس بود و در کار گردآوری اوستا که در روزگار فتوح مسلمانان پراکنده شده بود، نقش بسزایی ایفا کرد و تألیف کتاب دینکرد نیز به دست او انجام گرفت. از دیگر دانشمندان و نویسندگان زردشتی می‌توان زانسیپرم را نام برد که در سده سوم هجری هیربد سیرجان و کرمان بود و گزیده‌های زانسیپرم متعلق به اوستا<sup>۱</sup>.

از میان ایرانیانی که به کیش تازه درآمدند، دانشمندی به ظهور پیوستند که با ترجمه روایات تاریخی و حماسی از پهلوی به عربی، فرهنگ ایرانی را از نابودی رهانیدند و این ترجمه‌ها در سده‌های دوم و سوم هجری به راستی پایه‌پای نهضت شعوبیه که از سوی ایرانیان در مقابل تحقیر عرب‌ها پا گرفته بود، پیش می‌رفت و ایرانیان با ترویج علم و ادب، جهانگیری و جهانداری پیشینیان برابر چیره‌مندان عرب قد علم می‌کردند و افتخارات گذشته خود را به رخ حریف می‌کشیدند.

یکی از ایرانیان تازه مسلمان که بی‌گمان در رأس نهضت ترجمه آثار پهلوی به عربی قرار داشت، ابن مقفع (حدود ۱۰۶-۱۴۲ق/۷۲۴-۷۵۹م) بود که افزون بر آگاهی ژرف به زبان پهلوی، در نثر عربی نیز شهنشویاری بی‌همتا به شمار می‌رفت، از جمله آثاری که او از زبان پهلوی به عربی ترجمه

کرد، می‌توان به کلیله و دمنه، خداینامه، آیین‌نامه، کتاب التاج فی سیرة انوشیروان اشاره کرد.<sup>۲</sup> بجز این مقفّع که در بصره می‌زیست، مترجمان دیگری نیز بودند که در سده دوم و سوم قمری، روایات شاهان ایران را به عربی ترجمه کردند. این روایات بیشتر در سه موضع ترجمه و مدون شد: ایالت فارس که روایات مربوط به شاهان پیشین از نسلی به نسلی دیگر سپرده می‌شد؛ اصفهان که مرکز اصلی زندگی معنوی ایران به شمار می‌رفت و سرانجام خراسان که در قرارگاه حاکم عرب یعنی مرو، کتابخانه‌ای از دست نویسه‌های پهلوی وجود داشت و که بنابر روایتی آن کتابخانه بهنگام فرار یزدگرد سوم بدانجا انتقال یافته بود. با عناوین هشت ترجمه آشنا هستیم که از مجموع مترجمان، سه نفر اصفهانی بودند و از بقیه به لحاظ زمانی پس از ابن مقفّع، محمد بن جهم برمکی است که به احتمال بسیار، یکی از هواداران و نزدیکان برمکیان که در ۱۸۷ ق/۸۰۳ م بر افتادند، به شمار می‌رفته است. به گمان قریب به یقین اثری به نام «تاریخ ملوک الفرس» را نویسنده‌ای گمنام از روی منابع موجود در کتابخانه مأمون در خراسان مدون کرد. بهرام بن مردانشاه موبد ناحیه شهر شاهپور از فارس بود و همو بر پایه ۲۰ نسخه از خداینامه، اخبار پادشاهان ایران را مدون ساخت. درباره اصل و منشاء آخرین مترجم، یعنی موسی بن عیسی کسروی آگاهی در دست نیست، ولی شاید در غرب ایران می‌زیسته است.<sup>۳</sup> شایان یادآوری است که اصل پهلوی و ترجمه‌های عربی خداینامه‌ها و بسیاری از آثار دیگر مربوط به روایات کهن ایرانی از میان رفته‌اند. تنها منقولاتی از آنها در پارهای منابع عربی و فارسی باقی مانده است. سپس‌تر، بر اساس همین تحریرهای پهلوی و عربی خداینامه و آثار دیگر، شاهنامه‌ها و کتابهایی دیگر به نشر فارسی دری تدوین یافت. اما باید دید سرچشمه زبان فارسی دری چیست و چگونه در زبان نوشتار به کار رفت.

پس از فروپاشی پادشاهی ساسانی، زبان نوشتار، نخست همان زبان پهلوی (پارسیگ) بود و

بیشتر آثاری که از این زبانها در دست است، تألیف یا تحریرهایی است از همین سده‌های نخستین

هجری. اما با کم شدن موبدان زردشتی و گرویدن دهقانان به کیش تازه، موقعیت زبان پارسیگ روز به روز رو به کاستی نهاد و بر سر جانشینی آن مبارزه‌ای میان فارسی دری و عربی درگرفت. نخست پیروزی با زبان عربی بود که با داشتن همه ویژگیهای یک زبان توانا و به عنوان زبان دین دستگاه خلافت، پا به میدان مبارزه نهاد. ترجمه‌ها و تألیفات بی‌شمار ایرانیان به زبان عربی، مهمترین نشانه‌های این پیروزی بود و نشانه‌ای که ایرانیان کم‌کم خود را برای یک کوچ فرهنگی و وداع با گذشته آماده می‌کردند. اما در میانه سده سوم هجری با ظهور دولت صفاری به رهبری یعقوب لیث، ورق برگشت و به فرمان امیری که از میان توده مردم برخاسته بود و جز زبان نیاکان خود، زبانی نمی‌دانست، دری رسماً زبان نوشتار شد.<sup>۹</sup>

زبان دری، وقتی زبان نوشتار شد، به همان گونه که خط را از عربی گرفت. از زبان نوشتار پیشین، یعنی پارسیگ که اکنون پارسی خوانده می‌شد، نام را گرفت. به سخن دیگر زبان فارسی تا زمانی که تنها زبان گفتار بود، به آن دری می‌گفتند و نه پارسی، ولی پس از آنکه در میانه سده سوم هجری به جای زبان پارسیگ زبان نوشتار گردید، نام پارسی هم بدان داده شد و از این زمان دارای سه نام گردید: پارسی، دری و پارسی دری. با پای گرفتن فرمانروایی سامانیان، دری که زمانی نام زبان درگاه ساسانیان بود، اکنون نام زبان درگاه سامانیان، یعنی نام زبان مردم خراسان گشت، در برابر زبان فارسی به عنوان زبان دیگر جایها.

به هر روی پس از آنکه زبان دری یا پارسی، زبان نوشتار شد، نه تنها سخنوران خراسان چون رودکی، بوشکور، مسعودی مروزی، منجیک ترمذی، فردوسی به این زبان نوشتند، بلکه سخنوران جایهای دیگر نیز چون فرخی سیستانی، غضایری رازی، قطران تبریزی و بوسلیک گرکانی بدان شعر گفتند.

دوره سامانی، عصر شکوفایی فرهنگ ایرانی و زبان فارسی بود. امرای سامانی برخلاف

طاهریان نیک دریافتند که بدون احیای سنتهای فرهنگی کهن، استواری استقلال آنان نامیسر است. آنان از نویسندگان و شعرایی پشتیبانی می‌کردند که به زبان توده مردم می‌نوشتند یا شعر می‌سرودند. از میان امرای سامانی، امارت نصر بن احمد (۲۰۱-۲۳۱ق) را می‌توان عصر طلایی دولت سامانی به شمار آورد. دو وزیر نصر، یعنی جیهانی و بلعمی، بیش از خود امیر در شکوفایی زبان، ادب و فرهنگ ایرانی نقش داشتند. دانشمندان، ادبا و شعرای بسیاری به دربار بخارا می‌آمدند، تا آنجا که بخارا به عنوان کانون علم و دانش در سراسر عالم آوازه‌ای بلند داشت. در آنجا کتابخانه‌ای موجود بود که تحسین دانشمندان از جمله ابن سینا را که در اواخر عهد سامانی از آن بهره گرفت، برانگیخت.

در دوره غزنویان، چرخ دیوانسالاری، همانند دوره سامانیان با نوشتار فارسی می‌چرخید و فرهنگ امرای غزنوی، فرهنگی ایرانی-اسلامی و سخت متأثر از تمدن ایرانی سرزمینهایی بود که به تصرف آنان درآمده بود و از آن میان خراسان بیشترین اهمیت را داشت. دربار سلطان محمود و مسعود غزنوی آراسته به بزرگان فضل و هنر زمانه بود. آنان، شعرا و دانشمندان را از ممالک همجوار به دربار خود جلب می‌کردند که ابوریحان بیرونی، فرخی و منوچهری از آن جمله بودند. بنا به گفته دولتشاه سمرقندی<sup>۲</sup>، در رکاب محمود، همواره ۴۰۰ شاعر حرکت می‌کرد که ریاست آنان با امیر الشعرا عنصری بلخی بود.

سلجوقیان ترک نیز در گسترش و رواج زبان ادبی فارسی و فرهنگ ایرانی نقش بسزایی ایفا کردند؛ چه، سیاست داخلی آنان در دست مشاوران ایرانی و رایزان معتمدی بود که بدون یاری و مساعدت ایشان، این جنگجویان وحشی نمی‌توانستند خود را در چنین محیطی که از فرهنگ و تمدن پیشرفته‌ای برخوردار بود، نگهدارند. دربار سلجوقیان پر از علماء و نویسندگان ایرانی بود و زبان فارسی، زبان رسمی به شمار می‌رفت. از سوی دیگر غزنویان که از ایران بیرون رانده شده

بودند و می‌کوشیدند تا موقعیت خویش را در مولتان، پنجاب و سند استوار سازند. زبان و فرهنگ ایرانی را در میان اقبشار بالای اجتماع متصرفات باقی مانده‌اشان در هند توسعه بخشیدند. همچنین دربار خوارزمشاهیان و غوریان نیز نمی‌توانستند از فرهنگ ایرانی چشم‌پوشند.<sup>۹</sup>

چنانکه پیش‌تر گفته آمد، بارواج زبان فارسی دری در میانه سده سوم هجری، از آن پس روایات کهن ایرانی به ویژه روایات حماسی بر اساس تحریرهای پهلوی و عربی خداینامه، غالباً با نام شاهنامه به نثر و نظم فارسی درآمد. شرح کوتاهی از برخی از آنها در زیر می‌آید. گفتنی است که بجز شاهنامه فردوسی، بقیه از میان رفته است و تنها قطعاتی از آنها در برخی منابع باقی مانده است.

۱. شاهنامه مسعودی مروزی: در سده چهارم قمری به رشته نظم کشیده شد که از آن فقط سه بیت در البدع والتاریخ مقدسی<sup>۱۰</sup> باقی مانده و نیز عبارتی از آن در غرر اخبار منسوب به ثعالبی<sup>۱۱</sup> نقل شده است.

۲. شاهنامه ابوالمؤید بلخی: در سده چهارم هجری به نثر فارسی نوشته شده و به «شاهنامه یزری» و «شاهنامه مؤیدی» نامبردار بوده است. ابوالمؤید بلخی بجز شاهنامه، کتاب دیگری نیز داشته است به نام «کتاب گرشاسب» که به احتمال فراوان مأخذ گرشاسب‌نامه اسدی طوسی بوده است.<sup>۱۲</sup>

۳. شاهنامه ابوعلی بلخی: تنها جایی که به این شاهنامه اشاره شده و قطعه‌ای از آن نقل شده، آثار الباقیه ابوریحان بیرونی<sup>۱۳</sup> است. هر چند ابوعلی بلخی شاعر بوده، اما به درستی دانسته نیست که شاهنامه او به نظم بوده است یا به نثر.<sup>۱۴</sup>

۴. شاهنامه ابو منصور: شاهنامه‌ای است به نثر فارسی که در ۳۴۶ق به فرمان ابو منصور محمد بن عبدالرزاق نگاشته و فردوسی در شاهنامه و ثعالبی در غرر اخبار، بیشتر بر این اثر متکی بوده‌اند.<sup>۱۵</sup>

۵. «نامه خسروان از اسبرو»: این آزادسرود در اواخر سده سوم و اوایل سده چهارم قمری می‌زیست

و سرچشمه بسیاری از اخبار رستم و خاندان او - بی‌گمان نه همه آن اخبار - با میانجی یا بی‌میانجی، همین نامه خسروان او بوده است. فردوسی در داستان مرگ رستم، به نامه خسروان آزاد سرو به عنوان منبع خود، اشاره دارد<sup>۳۸</sup> و نیز منظومه‌های *داستان شبرنگ* و *فرامرز نامه* بر اساس همین کتاب آزاد سرو سروده شده است.<sup>۳۹</sup>

۶. *گشتاسپنامه* دقیقی: نامی است که به هزار بیت از داستان گشتاسپ و جنگهای مذهبی او با ارجاسب داده‌اند که فردوسی آن ابیات را در شاهنامه خویش گنجانده است. دقیقی بر آن بود، شاهنامه منثور ابو منصور را به رشته نظم کشید، اما در قرن چهارم قمری به دست یکی از غلامان خود کشته شد و کار او ناتمام ماند.

۷. *شاهنامه ابوالقاسم فردوسی*: برجسته‌ترین منظومه حماسی ایران و از منظومه‌های طراز اول جهان، فردوسی کار دقیقی را بر نظم شاهنامه ابو منصور پی گرفت و به راستی حماسه ایرانی را از خطر نابودی رهانید و جاویدان ساخت. نظم شاهنامه فردوسی که عمدتاً بر شاهنامه ابو منصور متکی بود، در حدود آغاز سده چهارم قمری به پایان رسید.

پس از شاهنامه فردوسی، منظومه‌های حماسی بسیاری به تقلید از آن سروده شد که از آن میان *گرشاسب نامه* اسدی طوسی بی‌گمان دومین اثر بزرگ حماسی ایران به شمار می‌رود. از دیگر منظومه‌های حماسی پس از فردوسی، می‌توان به *فرامرزنامه*، *کوش نامه*، *بانو گشتاسب نامه*، *برزو نامه*، *شهریار نامه* و *آنر برزین نامه* اشاره کرد.<sup>۴۰</sup>

## یادداشت‌های فصل یکم

۱. ابوالحجاج بلوی، ۲۴/۱.
۲. تا وادیا، ۴۹ به بعد.
۳. نک: این تدبیر، ۱۳۲: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ذیل «این مقفع».
۴. برای نام و آثار این مترجمان، نک: حمزة اصفهانی، ۱۰؛ ابوریحان بیرونی، ۹۹؛ بلعمی، ۴-۶؛ بارتولد، ۵۰-۵۱.
۵. تاریخ سیستان، ۲۰۹.
۶. برای بحثی جامع و مفید در این باره، نک: خالقی مطلق «سرنوشت زبان فارسی»، ۲۷۳-۲۸۷.
۷. ص ۴۴.
۸. ریپکا، ۵۲۱-۵۲۲.
۹. ص ۱۳۸، ۱۷۳.
۱۰. ص ۳۸۷.
۱۱. بلعمی، ۱۳۳.
۱۲. این اسفندیار، ۶۰.
۱۳. برای بحثی مشروح در این باره، نک: فصل سوم ذیل گرشاسب نامه.
۱۴. ص ۹۹-۱۰۰.
۱۵. نک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ذیل ابوعلی بلخی.
۱۶. نک: «مقدمه قدیم شاهنامه»، ۳۰ به بعد؛ ابوریحان بیرونی، ۱۱۶؛ دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۶، ذیل «ابومنصور محمد بن عبدالرزاق» و «ابومنصور معمری».
۱۷. ۴-۱/۳۲۲/۶.
۱۸. نک: خالقی مطلق «فرامرزنامه»، ۲۲ به بعد.
۱۹. تقی زاده، «منشاء اصلی و قدیم شاهنامه»، ۱۶۰ به بعد؛ عثمانف، ۲۸۷ به بعد.

## فصل دوم

### «زندگی نامه اسدی طوسی»

اسدی طوسی، ابومنصور (ابو نصر) علی بن احمد (درگذشت: حدود ۴۶۵ق/۱۰۷۲م)، شاعر، لغت‌شناس و کاتب پرآوازه ایرانی است. او، سراینده گرشاسب نامه، مهم‌ترین منظومه حماسی ایران پس از شاهنامه فردوسی است. نویسنده لغت فرس، نخستین لغت نامه فارسی دری که اینک باقی مانده است؛ سراینده نخستین مناظرات که در ادب فارسی و عربی تا آن زمان بی سابقه بوده است و سرانجام کاتب کهن‌ترین نسخه درباره مفردات طبری از ابومنصور موفق هروری به نام الابنیه عن حقائق الادویه، اما به رغم شهرت فراوان اسدی، زندگی و حتی زمان حیات او در حاله‌ای از ابهام فرورفته و با اینکه پژوهشگران غربی و شرقی از اواخر سده ۱۹م به این سو، بسیار کوشیده‌اند تا به نقاط تاریک زندگی وی پرتوی افکنند، هنوز دوره‌هایی از حیات او بر ما پوشیده است. آگاهی‌های اندک موجود درباره اسدی را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد:

الف) اخبار پراکنده موجود در آثار خود اسدی و نیز اخبار کوتاه و نسبتاً موثق برخی منابع دیگر. اسدی در مؤخره کتاب الابنیه، نام و نسب و تخلص (یا لقب) خود را چنین آورده است: علی بن احمد الاسدی الطوسی شاعر. طوسی بودن خود را در دیباچه گرشاسب نامه و لغت فرس و

تخلص یا لقب خود (اسدی) را در پایان گرشاسب نامه<sup>۱</sup> و در پایان مناظره «مسلمان و گبر»<sup>۲</sup> تأیید کرده است. کنیه اش، «ابومنصور» نیز در دیباجه لغت فرس<sup>۳</sup> آمده است. اسدی در مؤخره الابنیه آورده که نگارش کتاب در شوال ۴۴۷ ق/ ۱۰۵۵ م به انجام رسیده است.<sup>۴</sup> در دیباجه گرشاسب نامه نیز می‌گوید که این منظومه را به خواهش وزیر ابودلف شیبانی، حکمران نخجوان، به نام محمود و برادرش ابراهیم، پسران اسماعیل حصی سروده است<sup>۵</sup> و چنانکه در پایان این منظومه آمده، سرودن آن را در ۴۵۸ ق/ ۱۰۶۶ م به پایان برده<sup>۶</sup> و منظومه را به ابودلف شیبانی تقدیم کرده است.<sup>۷</sup> در برخی نسخه‌های لغت فرس، در شاهد واژه آن فنذاق<sup>۸</sup>، بیتی از گرشاسب نامه<sup>۹</sup> نقل شده است. اگر این بیت را خود اسدی در لغت فرس گنجانده باشد، این کتاب پس از نظم گرشاسب نامه مدون شده است.<sup>۱۰</sup> از سوی دیگر می‌دانیم که اسدی مناظره «رمح و قوس» را در ستایش شجاع الدوله منوچهر سروده است.<sup>۱۱</sup> اگر چه نام ممدوحان اسدی را در مناظرات، به درستی نمی‌توان باز شناخت؛ اما تردیدی نیست که این شجاع الدوله منوچهر (حک: حدود ۴۵۶-۵۱۲ ق) همان امیر شادای آنی است که نامش به همین شکل بر ویرانه‌های باروی شهر آنی به خط کوفی ثبت شده است.<sup>۱۲</sup> از آنجا که منوچهر در ۴۵۶ ق/ ۱۰۶۴ م در خردسالی فرمانروای آنی می‌گردد و اسدی نیز در این زمان به نظم گرشاسب نامه اشتغال داشته، احتمالاً این مناظره چند سال پس از نظم گرشاسب نامه سروده شده است. اسدی در همین مناظره<sup>۱۳</sup> و نیز در پایان گرشاسب نامه<sup>۱۴</sup>، از پیری خود سخن می‌گوید. پس، تاریخ ۴۶۵ هجری که هدایت<sup>۱۵</sup> به عنوان تاریخ درگذشت اسدی آورده، درست می‌نماید.<sup>۱۶</sup> غیر از این روایت هدایت، اشارات کوتاه برخی منابع معتبر دیگر، به بازسازی زندگی اسدی کمکی نمی‌کند. به مثل نظامی، شاعر پرآوازه سده ۶ ق/ ۱۲ م از قطعه‌ای در «سخا و سخن» به بخل سلطان محمود نسبت به فردوسی و نواخت یافتن اسدی از سوی ابودلف اشاره دارد<sup>۱۷</sup> یا رشیدالدین وطواط<sup>۱۸</sup>، ذیل صنعت «الاعراق فی الصفة»، تنها یک دوبیتی از «علی اسدی» شاهد آورده که در آثار بازمانده از اسدی و

منابع دیگر از آن نشانی نیست. بنابر این آگاهیهای دقیق ما از زندگانی اسدی، تقریباً به واپسین دههٔ عمر او محدود می‌شود و پیش از این تنها می‌دانیم که در طوس زاده شد و در ۴۴۷ ق نسخهٔ لابنیه را کتابت کرد.

ب) دستهٔ دوم، کتابهای تذکره و از همه مقدم‌تر، تذکرهٔ دولتشاه سمرقندی، (تألیف: ۸۹۲ق/۱۴۸۹م) است که سرچشمهٔ بیشتر آشفته‌گیهای موجود در شرح حال اسدی به شمار می‌رود. در مآخذ مقدم بر تذکرهٔ الشعراي دولتشاه، یعنی چهار مقالهٔ نظامی عروضی و لباب الایاب، عوفی، از اسدی سخنی در میان نیست؛ شاید بدان سبب که نظامی به شاعرانی که به دربارهای کوچک رفت و آمد می‌کردند، توجهی نداشته و عوفی بیشتر به شاعران غزل‌سرا عنایت نشان می‌داده است.<sup>۳۳</sup>

به گفتهٔ دولتشاه، اسدی، استاد فردوسی بوده است و چون او را به سرودن شاهنامه تشویق کردند، پیری را بهانه ساخت و فردوسی را بدان کار برانگیخت و هنگامی که فردوسی پس از فرار از غزنین، دوباره به موطن خود، طوس بازگشت و وفاتش در رسید، اسدی را نزد خویش خواند و نظم بقیهٔ شاهنامه را بر عهدهٔ او نهاد. اسدی طی یک شبانه روز «چهار هزار بیت»<sup>۳۴</sup> باقی شاهنامه را به نظم آورد و هنوز فردوسی در حال حیات بود که سواد آن ابیات را مطالعه نمود و بر ذهن مستقیم استاد آخرین گفت، و آن نظم از اول استیلای عربست بر عجم در آخر شاهنامه.<sup>۳۵</sup> بر اساس این گزارش اگر اسدی را استاد فردوسی (حدود ۳۲۹-۴۱۶ ق) به شمار آوریم، بایستی او بیش از ۱۵۰ سال عمر کرده باشد که پذیرفتنی نیست. تذکره نویسان و نویسندگان بعدی نیز عمدتاً به اخبار دولتشاه استناد جسته‌اند.<sup>۳۶</sup> تقی کاشی<sup>۳۷</sup> می‌افزاید، اسدی طوسی با فردوسی «نسبت خویشی و قرابت» نیز داشته است؛ اما همو به این گفتهٔ دولتشاه که بخش پایانی شاهنامه سرودهٔ اسدی است، به حق به دیدهٔ تردید نگریسته است. همچنین از لغت فرس اسدی نقل کرده‌اند که او نسب خود را به

پادشاهان عجم می‌رساند<sup>۳۲</sup>؛ ولی در نسخه‌های موجود این فرهنگ، بدین معنی اشارتی نیست. از سوی دیگر در آثار اسدی نه تنها از اخبار دولت‌شاه و تذکره‌های دیگر نمی‌توان سراغ گرفت، بلکه مطالب این آثار در ارتباط با زندگی اسدی، آشکارا با آنچه دولت‌شاه می‌گوید متناقض است.

نخستین بار هرمان اته<sup>۳۳</sup>، سخت کوشید تا از راز عمر ۱۵۰ ساله اسدی پرده بردارد. او با اعتماد به اخبار دولت‌شاه، این فرضیه را پیش کشید که دو شخص با تخلص اسدی در دو زمان مختلف می‌زیسته‌اند؛ یکی پدر با نام ابونصر احمد بن منصور، استاد فردوسی و سراینده مناظرات که در زمان سلطان مسعود بن محمود غزنوی (حک ۴۲۱-۴۳۲ ق/ ۱۰۳۰-۱۰۴۱ م) در گذشته است. و دیگری پسر ابونصر به نام علی بن احمد، کاتب‌الابنیه، سراینده گرشاسب نامه و نویسنده لغت فرس<sup>۳۴</sup>. اته کوشید تا ممدوحان اسدی (پدر) را در «مناظرات» با دولتمردان دوره غزنوی تطبیق دهد. به نظر وی<sup>۳۵</sup>، «شه عادل زاد»،<sup>۳۶</sup> ممدوح مناظره «شب و روز»، همان سلطان محمود غزنوی است و «والا منوچهر»، ممدوح شاعر در مناظره «رمح و قوس»<sup>۳۷</sup>، تعبیری است شاعرانه برای همین سلطان و «ابوالوفا مطهر»، ممدوح وی در مناظره «زمین و آسمان»<sup>۳۸</sup>، همان شمس‌الدوله ابوطاهر، از آل بویه همدان است و رستم نیز که در بیت پایانی این مناظره از او یاد شده، برادر وی، مجدالدوله ابوطالب رستم، امیر ری و معاصر سلطان محمود است. به گمان اته<sup>۳۹</sup>، اسدی به سبب ستایش از همین مجدالدوله، سلطان غزنوی را برنجاند و سبب تبعید خود را فراهم آورد.

پس از انتشار مقاله اته، نظرات او درباره اسدی، تا سالها بعد همچنان استوار بود و بسیاری از خاورشناسان و محققان ایرانی در تأیید آن نظرات درنگ نکردند. به مثل استوری، ذیل «اسدی طوسی» چنین آورده است: «ابونصر علی بن احمد اسدی، پسر استاد فردوسی»<sup>۴۰</sup>. براون<sup>۴۱</sup> و نفیسی<sup>۴۲</sup> از دیگر پژوهشگرانی بودند که بر دیدگاه‌های اته پای فشردند. اما فروزانفر<sup>۴۳</sup> و شیرانی<sup>۴۴</sup> بر فرضیه اته مبنی بر وجود دو اسدی خط بطلان کشیدند<sup>۴۵</sup>. چایکین، ایران‌شناس روسی، در مقاله

عالمانه‌ای در ۱۹۲۵ م با بررسی دوباره اخبار مربوط به اسدی و ممدوحان وی، به راستی پایه‌های نظریات اته را ویران کرد و نشان داد که دیدگاه‌های او حتی تاب پایداری در برابر سطحی‌ترین خرده‌سنجی‌ها را نیز ندارد. به گفته چایکین<sup>۲۲</sup>، اته می‌کوشید ممدوحان اسدی را از لابه‌لای ترجمه تاریخ یمینی جرفادقانی بازشناسد؛ آن هم با اتکاء و اعتماد به ترجمه انگلیسی رینولد از این کتاب که خاصه در ضبط اعلام، لغزشهای فراوان در آن راه یافته است. چایکین در این مقاله، همسان‌انگاری ممدوحان اسدی را در مناظرات با دولتمردان عصر غزنوی به کلی مردود شمرد و جابه‌جا بدانها پاسخ گفت؛ اما خود معترف بود که بجز شعاع الدوله منوچهر، ممدوح مناظره «رمح و قوس» و ابونصر احمد بن علی، ممدوح مناظره «گیر و مسلمان»، هویت بقیه ممدوحان مناظرات بر ما پوشیده است. چایکین به درستی نشان داد که شعاع الدوله منوچهر همان امیر شذادی آنی است و ابونصر احمد بن علی، احتمالاً همان ممدوح لامعی است در بیتی که سروری<sup>۲۳</sup> برای واژه «گوهری» شاهد آورده و در کتاب بنداری<sup>۲۴</sup> و حمدالله مستوفی<sup>۲۵</sup>، ذیل رخدادهای سال ۴۵۰ ق از او سخن رفته است.<sup>۲۶</sup> چایکین خاطر نشان می‌سازد که شاعران فارسی‌گوی، معمولاً از پدر به پسر تغییر تخلص می‌دهند. برای نمونه: برهانی و پسرش، امیر معزی، یا وصال و سه پسرش وقار و فرهنگ و داوری. در نتیجه اگر دو اسدی، پدر و پسر وجود می‌داشتند، دست کم تخلص خود را تغییر می‌دادند. چایکین می‌افزاید، اسدی به دلیل فروتنی از نقل اشعاری از خود، برای شاهد لغات در لغت فرس خودداری کرده است<sup>۲۷</sup>، اما اگر پدرش شاعر می‌بود، به رغبت ابیاتی از او نقل می‌کرد<sup>۲۸</sup>.

پس از چایکین، برتلس، دیگر ایران‌شناس نامدار روسی، بر روی بنای نگره‌های اته که به دست چایکین ویران شده بود، طرحی نو در انداخت و با تیزبینی و نکته‌سنجی‌های خردمندانه دوره‌هایی از زندگانی اسدی، به ویژه دوره نخست زندگانی او را بازسازی کرد. برتلس، هم در مقاله‌ای با عنوان «پنجمین مناظره اسدی طوسی»<sup>۲۹</sup> و هم در تاریخ ادبیات فارسی خود<sup>۳۰</sup> به بررسی ژرف و همه‌جانبه

مناظره «عرب و عجم» می‌پردازد و با ارائه همانندیهای میان ابیاتی از این مناظره و ابیاتی از گرشاسب نامه، نشان می‌دهند که سراینده هر دو اثر یکی است.<sup>۴</sup> سپس می‌افزاید که از واپسین ابیات این مناظره چنین دریافت می‌شود که شاعر، اثر خود را به عمید نوقان (یکی از دو ناحیه طوس)، ابوجعفر محمد پیشکش کرده است.<sup>۵</sup> هویت این ابوجعفر محمد دانسته نیست؛ اما نکته مهم اینجاست که مناظره «عرب و عجم» در طوس زادگاه شاعر سروده شده و می‌توان پذیرفت که از سروده‌های آغازین و دوره جوانی او بوده است. در این مناظره وقتی از زبان مرد عجم، شخصیتها و سخن سرایان نامدار ایرانی که مایه مباهات او است، برشمرده می‌شوند، از فردوسی سخنی به میان نمی‌آید.<sup>۶</sup> گرچه برتلس<sup>۷</sup>، برخلاف نظر اته<sup>۸</sup>، به درستی دریافت است که اسدی در زمره شاعران دربار غزنویان نبوده است؛ ولی این گمانه او که اسدی از سر رقابت با فردوسی از ذکر نام او خودداری کرده<sup>۹</sup>، پذیرفتنی نیست، زیرا چنانکه از همین مناظره نیک برمی‌آید. اسدی در اوان جوانی نه تنها در حماسه‌سرایی طبع آزمایی نکرد، بلکه در قصیده‌سرایی نیز شاعر چیره‌دستی نبوده است تا با فردوسی سر همسنگی داشته باشد. اسدی هنگامی به حماسه‌سرایی (هنر اصلی فردوسی) روی آورد که سالهای پایانی عمر خود را سپری می‌کرد، شاید بتوان حدس زد که اسدی به سبب حساسیت محمود نسبت به شاهنامه فردوسی از ذکر نام فردوسی در این مناظره خودداری کرده باشد.

به گمان برتلس، از این مناظره برمی‌آید که اسدی در جوانی از آرمان‌شعوبیان تأثیر پذیرفته بوده و نیز گرایش آشکاری به تشیع داشته است. اما از آنجا که داشتن آرمان‌شعوبیه و نیز شیعه‌گری در درگاه غزنویان یک تبهکاری سیاسی به شمار می‌آمد، هیچ چکامه‌سرایی یارای آن نداشت که چنین چکامه‌ای در آنجا بسراید و بر جان خود بیم نکند.<sup>۱۰</sup> پس، ممدوح اسدی، یعنی عمید نوقان، ابوجعفر محمد، احتمالاً یکی از سرداران و دهقانان زمیندار ایرانی طوس بوده که شاعر در

و اسیسین سالهای زندگانی محمود (حک ۳۸۸-۴۲۱ق/۹۹۸-۱۰۳۰م) یا در روزگار پسر و جانشین او مسعود، این قصیده را بدو پیشکش کرده است، زیرا در سراسر زنجیرهٔ برهانهای عجم، بیزاری دهقان اشرافی از عرب شتر چران به گونهٔ بسیار نمایان به چشم می‌خورد.<sup>۵۴</sup> اما شاعر که نمی‌توانست امیدوار باشد همواره برای شعرهایش پاداشی با گشاده دستی پرداخته شود، گویا در اواخر دورهٔ غزنوی و مقارن یورش ترکمانان و بروز قحطی در خراسان (۴۳۱ق/۱۰۴۰م) طوس را به سوی غرب ایران ترک گفت.<sup>۵۵</sup> طرح کوتاهی که برتلس از دورهٔ دوم زندگانی اسدی به دست می‌دهد. چنین است: احتمالاً از طوس به دربار جستانیان طارم و از آنجا به نخجوان رفته و پس از ۴۶۴ق/۱۰۷۲م، در آبی، شجاع‌الدوله منوچهر بن شاور را مدح گفته است و نیز به احتمال بسیار، شاعر در سرگردانیهای سخت تنگ‌دست و نیازمند می‌شود، تا آنجا که در ۴۴۷ق/۱۰۵۵م به حال و روز یک نسخه‌بردار ساده فرو می‌افتد.<sup>۵۶</sup> پس از برتلس، جلال خالقی مطلق - گویا مستقیلاً از برتلس - با بررسی همه جانبهٔ اخبار مربوط به اسدی به نتایج جالب توجهی دست یافت و برخی از ممدوحان اسدی را در مناظرات بازناساند و به ویژه بر دورهٔ دوم زندگانی او طرحی نو در افکند که پژوهشهای برتلس و چایکین را به خوبی تکمیل می‌کرد. خالقی در بررسی خود، بیشتر بر مسقطی استناد کرده که در دیوان قطران آمده، ولی در برخی تذکرها از جمله *دقائق الاشعار* و به اسدی طوسی منسوب است. خالقی یادآور می‌شود که این تذکره که ۱۸ باب از ۳۰ باب آن باقی مانده است، نمی‌تواند فرا تر از قرن هشتم قمری نگاشته شده باشد؛ چه، همهٔ شاعرانی که در این مجموعه از آنان سخن رفته است، در زمانی پیش از این تاریخ می‌زیسته‌اند.<sup>۵۷</sup> سپس خالقی مسقط یاد شده را بر اساس ضابطه *دقائق الاشعار* و *دیوان قطران*، از نو تصحیح کرده است.<sup>۵۸</sup> در این مسقط دو شخص مختلف، یکی امیر جستان "با کنیهٔ ابونصر و دیگری جوانی به نام شمس‌الدین" یا لقب *تاج‌الملک*<sup>۵۹</sup> مدح شده است. در دیوان قطران قصائد فراوانی "در ستایش ابونصر جستان وجود دارد و در همان

قصائد<sup>۲۴</sup> از ابوالمعالی، به عنوان پسر جستان نیز یاد شده است. این جستان امیری است از خاندان کنگریان (یا مسافریان، شاخه‌ای از دیلمیان) که حدود ۴۲۱-۴۵۲ق بر طارم فرمان می‌راند. در این مسقط، جستان با وزگانی چون مسدد، منصور، مؤید ستوده شده که تکرار مسدد در قصیده‌ای از قطران<sup>۲۵</sup>، نشان می‌دهد که اینها همه القاب جستان بوده است.<sup>۲۶</sup> سپس خالقی با برسنجی میان آنچه اسدی و قطران درباره جستان گفته‌اند، از یک سو، و تقدیم نامه کتاب الابنیه و گفتار نویسنده آن، ابومنصور هروی از سوی دیگر چنین نتیجه می‌گیرد که «الامیر المسدد المؤید المنصور»، امیری که ابومنصور هروی کتاب خود را به نام او نگاشته، همان ابونصر جستان، ممدوح اسدی و قطران است و از جمله دعایی «حرسه الله» که اسدی، کاتب کهن‌ترین نسخه کتاب (مورخ ۴۴۷ق) به دنبال نام ابومنصور هروی آورده<sup>۲۷</sup>، پیداست که نویسنده کتاب، امیری که کتاب بدو پیشکش شده، و کاتب آن در یک زمان می‌زیسته‌اند.<sup>۲۸</sup> در حالی که پیش‌تر بسیاری از خاورشناسان بر این باور بودند که این امیر، همان منصور بن نوح سامانی (حک ۲۵۰-۳۶۵ق/۹۶۱-۹۷۷م) ملقب به «السدید» بوده است و پژوهشگران دیگری چون قزوینی<sup>۲۹</sup> و بهار<sup>۳۰</sup> و محبوبی<sup>۳۱</sup> در این باره به نتیجه قطعی نرسیده بودند.<sup>۳۲</sup>

بی‌گمان، پژوهش خالقی در زودن هاله ابهامی که سالها بر زندگانی اسدی طوسی و کتاب الابنیه و نویسنده آن افکنده شده بود، تأثیر بسزایی داشته است. اما شایسته یادآوری است که موانعی نیز بر سر راه نجیره استدلالهای او وجود دارد. قدمت جنگ دقائق الاشعار که خالقی بارها استناد کرد، محل تردید است؛ زیرا از ۳۰ باب این کتاب، تنها ۱۸ باب برجای مانده و بر این اساس که همه شعرای نام برده شده در آن به پیش از سده ۸ق/۱۴م تعلق دارند، نمی‌توان به دیرینگی کتاب حکم کرد. از سوی دیگر همان گونه که خالقی خود نیز اشاره دارد، در دیوان قطران حدود ۲۰ قصیده در ستایش ابونصر جستان موجود است<sup>۳۳</sup>، و از آن جمله مسقطی است<sup>۳۴</sup> با برخی القاب و الفاظ مدحی مشابه در ستایش این امیر که نگارنده دقائق الاشعار، آن را نه به قطران، بلکه به اسدی منسوب کرده است.